

اسرار حج در روایات
تألیف: عبدالله جوادی آملی

اسرار عبادات

زائران بیتالله هر عبادتی را که انجام میدهند، راز و رمز بسیاری از آنها برایشان روشن است. نماز کارهایی دارد. روزه دستوراتی دارد، زکات و جهاد دستوراتی دارد و... که پی بردن به منافع و فواید این دستورات، دشوار نیست.

نماز ذکرهایی دارد که معنایش روشن است. رکوع و سجودی دارد که تعظیم را تفهیم میکند، و تشهدی دارد که اعتراف را به همراه دارد و...

روزه گرفتن پرهیز از مشتهیات است. همدلی و همدردی و هماهنگی با مستمندان است. یادآوری مسأله فشار گرسنگی و تشنگی بعد از مرگ است. روزه گرفتن هم منافع فراوانی دارد که منافع دنیایی (طبی) آن مشخص و منافع روحی و معنویاش معیناست.

زکات که انفاق، تعدیل ثروت و رسیدگی به حال مستمندان و ضعیفان است. آنهم منفعت و مصلحتش مشخص است.

جهاد و مرزداري و دفاع مقدس علیه تهاجم بیگانگان، منافع فراوانی دارد که پی بردن به آنها دشوار نیست.

لیکن حج، يك سلسله از دستورات و مراسم و مناسکی دارد که پی بردن به راز و رمز بسیار سخت است. معنای بیتوته کردن در مشعر، سرتراشیدن، بین صفا و مروه هفت بار گشتن و در بخشی از این مسافت هروله کردن و... راز و رمز اینها پیچیده است؛ لذا جریان تعبد در حج بیش از سایر دستورات دینی است.

مرحوم فیض از وجود مبارك رسول خدا - صلي الله عليه و آله - نقل کرد که حضرتش در موقع لبیک گفتن به خدا عرض کرد: «لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ حَقًّا، تَعْبُدًا وَ رِقًّا». «خدایا من با رقیبت و عبودیت محض، لبیک میگویم و مناسک حج را انجام می‌دهم». چون سرّ بسیاری از مناسک، به عقل عادی قابل تبیین نیست. چون روح تعبد در حج بیشتر است. لذا در هنگام لبیک، عرض کرد: «تَعْبُدًا وَ رِقًّا». نظیر ذکر که در سجده تلاوت گفته میشود.¹

عبودیت صرف

پس حج يك سلسله دستوراتی دارد که با بندگی محض و رقیّت صرف و عبودیت تامّه هماهنگتر است؛ برای اینکه آن اسرار و آن منافع مرموز را تبیین کنند، به صورت های منافع و فواید در روایات، گوشههایی از آن را بیان کرده‌اند. و گاهی هم به صورت داستان در سخنان اهل معرفت و اهل دل دیده میشود که از يك سوي به عنوان بیان اسرار و از سوي دیگر به عنوان داستان میخواهند بخش های اساسی حج را خوب تفهیم و تبیین کنند.

یکی از مناسک حج، مسأله لبیک گفتن است که احرام، با این تلبیه بسته میشود. بعد از احرام، مستحب است انسان این لبیکها را ادامه دهد تا آن محدودهایی که خانهای مکه پیدا شود. این «لبیک» که انسان در هر فراز و نشیبی و در هر اوج و حضیضی آن را زمزمه میکند برای آن است که در هر لحظه و آنی، آن عهد را تجدید کند.

از وجود مبارك پیغمبر - صلي الله عليه و آله - نقل شده است که: «اگر در امت های گذشته رهبانیتی راه یافت، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و تکبیر در هر بلندی و مانند آن.»

«تکبیر بر هر بلندی» ناظر به همین تلبیه (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ) است که زائران بیت خدا، به هر جای بلندی که میرسند میگویند. این به صورت يك رهبانیت است. راهب کسی است که از خدا بهراسد و ذات اقدس اله ما را به رهبانیت ممدوح و پسندیده فراخواند، فرمود: «آیای فارهبون.²»

از جهنم ترسیدن هنر نیست. از ذات اقدس اله هر اسناک بودن هنر است، که آن خوف عقلي و حریم گرفتن است. از این جهت است میگویند: آن شخص محترم است؛ یعنی باید در حضور او حریم گرفت و نباید به او نزدیک شد که مبادا ادب ترک شود.

درباره ذات اقدس الهی باید حریم بگیریم، چون در همه حالات خدا با ما است. «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»³، منظور از این حریم گرفتن و نگهداری حرمت فاصله زمانی یا مکانی نیست؛ زیرا هر جا که باشیم او با ما است. درباره استاد میشود گفت که به فلان استاد احترام کنید؛ یعنی حریم بگیرید. وقتی استاد جایی نشسته است، شما مقداری پایینتر بنشینید. کنار استاد یا بالاتر از او ننشینید. این را میگویند احترام کردن؛ یعنی حریم گرفتن. لیکن اینگونه احترام کردن در باره ذات اقدس اله فرض ندارد که ما بگوییم: به خدا احترام کنید؛ یعنی حریم بگیرید؛ یعنی جای معین و یا در زمان معین ننشینید و... چون خداوند با همه، در همه شرایء بدون امتزاج، حضور و ظهور دارد.

بنابراین، احترام خدا، احترام و حریمگیری اعتقادی است؛ یعنی انسان باید در پیشگاه حق آنقدر کرنش کند که غیر او را نبیند، به غیر او تکیه نکند و به غیر او دل نبندد و بگوید: «لَبَّيْكَ»؛ یعنی من به حضور تو آمدهام. «آیای قارهبون» یعنی این. و حجتی هم که به عنوان رهبانیت محمود و ممدوح تشریح شده، همین است، انسان در بسیاری از مناسک و مراسم میگوید: «لَبَّيْكَ». اصل بستن حج و عمره بصورت احرام، با لبیک شروع و بعد هم تکرار میشود. اینجاست که وجود مبارک پیغمبر - صلی الله علیه و آله - (طبق این نقل) فرمودند: «لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ حَقًّا تَعْبُدًا وَ رِقَابًا».

البته کسانی که مکه مشرف میشوند، حج یا عمره انجام میدهند و لبیک میگویند، چند گروهند. چون ایمان درجاتی دارد، مؤمنان نیز دارای درجاتی هستند، تلبیه هم مراتبی دارد. همه میگویند: لبیک، اما بعضی سؤال انبیا، دعوت و اعلان انبیا را لبیک میگویند. بعضی دیگر دعوت الله را. بعضیها میگویند: «لَبَّيْكَ دَاعِيِ اللَّهِ، لبیک داعی الله»، یعنی ای کسی که ما را به الله دعوت کردهای، ما لبیک میگوییم؛ یعنی اجابت کردهایم. و آمدهایم. اینها متوسطین از مؤمنان و زائران بیت خداوند. اینها کسانی هستند که دعوت ابراهیم خلیل را اجابت میکنند. ابراهیم خلیل هم مردم را به زیارت بیتالله دعوت کرده است نه به غیر آن فرمود:

«وَ آدَّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رَجَالًا وَ عَلَيَّ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»⁴

«اذان»، همان اعلان کردن و اعلان عمومی دادن است به صورت علن و آشکار.

عدهای سخنان ابراهیم خلیل را میشنوند و به همان ندا جواب میگویند که: «لَبَّيْكَ دَاعِيِ اللَّهِ، لبیک داعی الله». از این فراتر، کسانی هستند که دعوت «الله» را میشنوند و به آن پاسخ میگویند.

ذات اقدس اله در قرآن کریم این چنین فرمود: «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»⁵. «از طرف خدا بر بندگان مستطیع، حج واجب است.»

مستطیع، نه یعنی کسی که مالک و مالدار باشد. مستطیع؛ یعنی کسی که بتواند این سفر را به صورت عادی طی کند و بعد هم مشکلی نداشته باشد؛ خواه به عنوان خدمات باشد، خواه به عنوان مهمانی، خواه کسی او را اجیر کرده و یا نایب شده باشد، در همه این موارد میشود «مستطیع»، منتهی در مسأله اجازه و نیابت، استطاعت از آن منوب عنه است، در موارد دیگر مال خودش. انسان مستطیع باید دعوت خدا را لبیک بگوید. چون خدا فرمود: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...». این زائر بیتالله که جزء اوحدی از مردان با ایمان است، به خدا پاسخ مثبت میدهد. میگوید: «لَبَّيْكَ، ذا المعارج لبیک، داعیاً الی دار السلام لبیک، مرهوباً، مرعوباً لبیک، لا معبود سواک لبیک»، این تلبیهها نشان میدهد، که زائر بیتالله جواب خدا را میدهد نه جواب خلیل خدا را. گرچه جواب خلیل خدا هم جواب خداست. و نیز گرچه جواب خدا بدون جواب خلیل خدا نیست. اما این شهود عارف است و زائر بیتالله است که فرق میکند. تلبیهها هم یکسان نیست. گرچه ممکن است کسی بگوید: «لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لبیک»، ولی در حقیقت به: «آدَّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» لبیک میگوید: به دعوت خلیل لبیک میگوید نه به دعوت خلیل. چون هر اندازه که انسان در آن مرحله اول پاسخ داد، به همان اندازه در مقام ظاهر هم لبیک میگوید. و چون دو بار لبیک گفتهایم. و این لبیکها هم در طول هم است و همواره هر دوی اینها محفوظ است. يك قضیه تاریخی نیست که گذشته باشد. یکی همان است که در سوره اعراف آمده:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ.»⁶

ذات اقدس اله به رسولش فرمود: «به یاد این صحنه میثاق گیری باش». گرچه خطاب به پیغمبر است ولی در حقیقت همه انسان ها مخاطبند. خدا میفرماید: به یاد این صحنه باشید که ما از شما تعهد گرفتیم، حقیقت خودتان را به شما نشان دادیم. شما ربوبیت ما را فهمیدید، عبودیت خود را مشاهده کردید و گفتید: «بلی». در جواب خدا که فرمود: «آیا من رب شما نیستم؟» گفتید: «آری رب ما هستی.»

صحنه دیگر، وقتی است که ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - از طرف ذات اقدس اله مأمور شد تا اعلان حج کند، که: «وَ أَتَىٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...». به مردم دستور داد که حج بیایید. حضرت خلیل طبق این نقل، بالای کوه ابي قُبیس رفته، و دستور اله را اعلان کردند که: «از هر راهی که هست، به زیارت بیت خدا مشرف شوید». مرد و زن جهان بشریت که در اصلااب و ارحام پدران و مادرانشان بودند، همه گفتند: «لبیک». این صحنه لبیک گویی به دعوت خلیل، مشابه صحنه لبیک گویی دعوت خداست در جریان عالم ذریة. همانطوری که آن صحنه الآن هم هست، صحنه تبلیه دعوت خلیل نیز الآن هست. یک قضیه تاریخی نبود. چون سخن از ذرات ریز نیست. سخن از صُلب و رَحْم نیست. سخن از فطرت است و روح. چه در مسأله عالم ذریه‌های که: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكُمْ مَطْرَحَ كَرْد و چه در آنچه که در آیه «وَ أَتَىٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ». در حقیقت ارواح بشر و فطرت های آنان پاسخ مثبت داده است، هم به دعوت خدا و هم به دعوت خلیل خدا. آنها که در دعوت خلیل خدا، خلیل را دیدند، هنگام لبیک هم میگویند: لبیک داعی الله، لبیک داعی الله». آنها که هنگام تبلیه اعلان حضرت خلیل، صاحب اصلی یعنی ذات اقدس اله را مشاهده کردند، آنها هنگام تبلیه میگویند:

«لَبَّيْكَ يَا الْمَعَارِجَ لَبَّيْكَ، دَاعِيَا إِلَهِ دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ، مَرْهُوبًا مَرْعُوبًا إِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» و مانند آن. که به خود خدا پاسخ میدهند.

این دو نوع پاسخ دادن، دو نوع عبادت کردن و دو نوع آگاهی داشتن، در بسیاری از مسائل دینی مطرح است؛ مثلاً افراد عادی کلمات قرآن را که تلاوت میکنند، برای آنها مطرح نیست که این سخنان را از کجا دارند میشنوند. مؤمنانی که اهل معنا و اهل دلند، بگونه‌های قرآن را قرائت میکنند که گویا دارند از وجود مبارک پیغمبر - صلی الله علیه و آله - این کلمات را تلقی میکنند. چون پیغمبر این کلمات را قرائت فرمود و همه شنیدند. و گویا دارند از خود پیامبر میشنوند.

اینان اوحی از اهل قرائت و معرفتند. ائمه - علیهم‌السلام - وقتی هنگام نماز، حمد را قرائت میکردند، بعضی از کلمات را آنقدر تکرار می‌کردند که گویا از خود خدا میشنوند.

در کریمه: «وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ، فَآجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ.»⁷ «هم این دو مطلب هست. بعضیها که در محضر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - قرار می‌گرفتند، قرائت پیغمبر را طوری می‌شنیدند که گویی از خدا دارند تلقی میکنند. چون این کتاب برای همه نازل شده است. منتهی آن کسی که مستقیماً دریافت کرد و گیرنده وحی بود، شخص پیغمبر است و لا غیر، در قرآن کریم فرمود: «بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ كِتَابِ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ.»⁸ «قرآن، هم «انزال» به طرف پیغمبر است و هم «تنزیل» به طرف مردم. برای مردم هم نازل شده است. مردم هم گیرندگان کلام خداوند. منتهی به وساطت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - پس گروهی میتوانند به جایی برسند که هنگام تلاوت قرآن گویا این کلمات را از ذات اقدس اله استماع میکنند. در مسأله تلقی سلام هم این چنین است. ذات اقدس اله بر مؤمنین صلوات و سلام دارد صلواتش در سوره احزاب است که:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ.»⁹

سلامش در سوره دیگر است که فرمود:

«سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ، إِنَّا كُنَّا نَجْزِي الْمُؤْمِنِينَ.»¹⁰ «درست است که این سلام بر موسی و هارون است اما به دنبالش بعد فرمود: «ما این چنین مؤمنین را پاداش میدهیم». یعنی سلام خدا بر مؤمنین هم خواهد بود. البته آنجا که بر نوح سلام فرستاده است، که:

«سلام علي نوح في العالمين»¹¹، مخصوص خود نوح است. در سراسر قرآن این تعبیر فقط يك جا آمده و آن هم درباره نوح است که و این به خاطر آن نه الي ده قرن رنج و تلاشی است که او در راه تبلیغ الهي تحمل کرد. درباره انبیای دیگر، کلمه «في العالمين» ندارد، ولی این مقدار هست که بعد از سلام بر انبیاء، میفرماید: «ما بندگان مؤمن را این چنین پاداش میدهیم». سلام خدا هم فعل خداست؛ چون خود او سلام است و به دار سلام هم دعوت میکند. از اسماء حسنی و اسماء فعلی حق، سلام است، و انسان ها را به دارالسلام دعوت می کند؛ یعنی به دار خود فرا میخواند. و همین سلامت را هم به عنوان «فیض» نصیب بندگان صالح قرار میدهد. پس خداوند بر مؤمنین هم صلوات میفرستد و هم سلام. منتهی کسانی که این سلام را تلقی میکنند، گاهی از فرشته تلقی میکنند، گاهی از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - ، آنان که اوحی از انسان ها هستند، از ذات اقدس اله تلقی میکنند.

در سوره مبارکه انعام فرمود:

«وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا قُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»¹²

یعنی وقتی مؤمنان در محضر و مکتب تو حضور یافتند تا معارف الهي را بشنوند و یاد گیرند، بگو «سلام عليكم». وقتی مؤمنان برای خطابه و مانند آن نزد پیامبر حضور مییافتند، حضرت سلام میکردند. منتهی چون رسول خدا سخنی را بدون وحی نمیگوید پس باید گفت که به دستور خدا این سلام را به مؤمنین ابلاغ کرده است. مؤمنین دو درجهاند: عدهای سلام را از خود پیغمبر تحویل میگیرند، عدهای هم از ذات اقدس اله. «وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا قُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ». این سلامی که پیغمبر به مؤمنین دارد، مؤمنین آن را گاهی از پیغمبر تلقی میکنند، و گاهی از ذات اقدس اله. پس دو مرتبه است.

تلبیه هم اینگونه است؛ یعنی معتمران و حاجیان که میگویند: «لَبَّيْكَ»، گاهی دعوت خدا را پاسخ می گویند، لذا میگویند:

«لَبَّيْكَ يَا مَعَارِجَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ يَا هَوْبًا مَرَّعًا لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ يَا مَعْبُودَ سِوَاكَ لَبَّيْكَ». گاهی هم دعوت خلیل حق را پاسخ میدهند، میگویند: «لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ، لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ». (این دو نحو است. این سر تلبیه گفتن است.

وقتی زائر به بارگاه اله بار مییابد، هر مشکلی که دارد، چون درست لبیک گوید، مشکلیش برطرف میشود و برمیگردد. اینها را به عنوان سر گفتهاند.

گفتهاند که صاحبدل و اهل معرفتی با لباس ژنده و چرکین به حضور صاحب مقامی بار یافت. به او گفتند:

با این لباس چرکین به پیشگاه صاحب مقام رفتن عیب است. در جواب گفت:

با لباس چرکین به پیش صاحب مقام رفتن عیب نیست. با همان لباس چرکین از حضور صاحب مقام برگشتن ننگ است؛ یعنی يك انسان وقتی به حضور صاحب مقام میرسد، اگر صاحب مقام او را لایق ندانست و رد کرد و چیزی به او نداد برای او ننگ و عیب است. ولی اگر او يك انسان شایسته‌ای بود، صاحب مقام او را میپذیرد، به او هدیه و انعام میبخشد، عطیه میدهد و مانند آن.

این صاحبدل، با این داستان گفت: با دست گناه به سوی خدا رفتن و دست پر از گناه را به طرف خدا دراز کردن ننگ نیست، با دست گناه از پیش خدا برگشتن ننگ است. اگر خدا نپذیرد و گناهان را نبخشد انسان آلوده می‌رود و آلوده برمیگردد.

و باز گفتهاند: از صاحبدل و صاحب معرفتی که به حضور صاحب مقامی میرسید، سؤال کردند:

وقتی به حضور صاحب مقام میروی چه میبری؟ یا وقتی به حضور صاحب مقام آمدی چه آوردی؟ او در جواب گفت:

وقتی کسی به حضور صاحب مقام می‌رود، از او سؤال نمیکنند چه آوردی؟ از او میپرسند چه میخواهی؟ من اگر میداشتم که اینجا نمی‌آمدم.

این، دو داستان است ولی واقعیتهای را به همراه دارد. یعنی انسان وقتی به بارگاه اله می‌رود نمیتواند بگوید: من عمری زحمت کشیدم، عالم شدم، کتاب نوشتم، مبلغ شدم، معلم شدم، یا مالی در راه خدمت به جامعه مصرف کردم و... چون همه اینها عطیه اوست.

«و ما بكم من نعمة فمن الله»¹³

پس هیچکس نمیتواند ادعا کند که: من با این کولهباری از فضیلت و هنر به پیشگاه خدا رفتم. چرا که همه اینها مال اوست، خود انسان که چیزی ندارد. با دست تهی می‌رود. هیچکس به درگاه حق با دست پرنمیرود. لذا به هیچکس نمیگویند: چه آوردی؟ به همه میگویند: چه میخواهی؟ مسأله زیارت خانه خدا، به عنوان ضیافت و مهمانداری است. ما باید متوجه باشیم که مبادا خدای ناکرده، کاری را که خیر بود و از ما صادر شد، آن را به حساب خودمان بیاوریم و بگوییم: خدایا! ما این مقدار کار خیر کردیم! اینها مال اوست. وقتی به خانه او می‌رسیم، میگوییم: «الْحَرَمُ حَرَمُكَ، الْبَلَدُ بَلَدُكَ، الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ بَبَايُكُ»، همان بیانی که امام سجاد - سلامالله علیه - در دعای ابو حمزه ثمالی در سحرهای ماه مبارک رمضان عرض کرد: «سَيِّدِي عَبْدُكَ بَبَايُكُ اِقَامَتَهُ الْخِصَاصَةَ بَيْنَ يَدَيْكَ». عرض کنیم خدایا! فقر و تهیدستی ما را به اینجا آورده است، ما چیزی نیاوردیم، آمدیم که چیزی ببریم. اگر کسی به اعتماد اعمال خود به زیارت خانه خدا برود ضرر کرده است؛ چون مال خدا را مال خود پنداشته. آن خیرات که از توفیقات و نعمت های الهی بود. و باید به خاطر آنها خدا را ستایش کرد.

پس این داستان ها و آن اسرار از يك سوي، و این داستان ها از سوي ديگر، براي آن است که منافع، فواید و راز و رمز مناسک حج را بازگو کنیم.

مطلب دیگر آن است که وقتی زائر بیتالله، در برابر در کعبه میایستد، سمت چپ او حجرالأسود است و سمت راستش مقام ابراهیم و مانند آن. ولی وقتی دقت میکند و خانه خدا را حساب میکند، میبیند حجرالأسود سمت راست خانه خداست و مقام ابراهیم سمت چپ. سرش آن است که مقام رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به منزله یمین و سمت راست است و مقام خلیل خدا - صلوات الله و سلامه علی نبینا و آله و علیه آلاف التحية و الثناء - به منزله دست چپ است. روبروی در کعبه که ایستاده است این دعاها را میخواند: که خدایا: «الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ أَنَا ضَيْفُكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ» و مانند آن. حجر اسماعیل قبله نیست ولی مطاف است. آنجا هاجر - سلامالله علیه - دفن است، بسیاری از انبیا آنجا دفنند. به احترام قبر هاجر و انبیا، آنجا مطاف قرار داده شد. اول رکن، حجرالأسود است، بعد وقتی که به طرف حجر اسماعیل میآیی رکن شامی، بعد وقتی که برمیگردی رکن مغربی است. پشت سر در کعبه، مُسْتَجَار است و رکن دیگر رکن یمانی است. یعنی کعبه را که دارای چهار رکن است، شما که زائر بیتالله هستید، اگر روبروی کعبه بایستید، دست چپ شما به طرف حجرالأسود است.

در حقیقت حجرالأسود یمین کعبه است و طرف دست راست کعبه است. قسمت راست کعبه دو رکن دارد، یکی همین رکن حجرالأسود است، یکی هم پایینتر از آن رکن یمانی است. دست چپ کعبه هم دو رکن دارد یکی رکن شامی است و دیگری رکن مغربی. بین رکن مغربی و رکن یمانی، مُسْتَجَار است. آنجاست که انسان گویی به دامن خدا میچسبد و خود را به دامن لطف اله متمسک میکند.

در اینگونه از مراسم، هر لحظهای مسألهای هست که انسان با آن دعاها یا مخصوص این مسایل را انجام میدهد و بازگو میکند و در نوبت های قبل هم به عنوان اسرار حج، این نکته را عنایت فرمودید که مسأله کوه صفا را گفتند: «صفا»، برای اینکه از وصف انبیا مخصوصاً آدم - سلام الله علیه - بهره‌ای برد. چون در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَي الْعَالَمِينَ»¹⁴ «آنان مصطفای الهی هستند. و چون وجود مبارک آدم روی کوه صفا ایستاد برابر همین بیت، از مصطفی بودن آدم، این کوه شده صفا. این نکته است. و اگر کسی از این کوه صفا، صفا بگیرد مصطفای خدا خواهد شد. خداوند عدهای را برمیگزیند. «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ»¹⁵ «خدا يك سلسله را به عنوان مصطفی و برگزیده دارد.

در باره مروه هم مشابه این که گفتیم، حوا - علیهاالسلام - که مرأه بود آنجا قرار گرفت، از اینرو آن را «مروه» خواندند.

در بعضی از نقل ها از ائمه - علیهم السلام - آمده: - مرحوم ابن بابویه قمی رضوان الله تعالی علیه - در کتاب من لا یحضره الفقیه و دیگران نیز نقل کرده‌اند - که چرا کعبه، «کعبه» است. ظاهر آ امام صادق - سلام الله علیه - فرمود: چون کعبه خانه مکعب شکلی است و شش سطح دارد یعنی چهار دیوار، یک سقف، و یک کف دارد، پس مکعب است و کعبه است. بعد فرمود: سرّ اینکه چهار دیوار دارد آن است که بیتالمعمور دارای چهار دیوار و چهار ضلع است. بیتالمعمور دارای چهار ضلع است؛ برای اینکه عرش خدا دارای چهار ضلع است و عرش خدا دارای چهار ضلع است برای اینکه کلماتی که معارف الهی بر آن کلمات استوار است چهار جمله است و آن: «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» و «الله اکبر»: تسبیح است و تهلیل، تحمید است و تکبیر¹⁶. این حدیث، انسان را از عالم «طبیعت» به عالم «مثال» و از عالم مثال به عالم «عقل» و از عالم عقل به عالم «اله» آشنا میکند.

معمولاً در کتاب های اهل حکمت برای هر موجودی سه مرحله قائلند: یعنی میگویند: اینها در عالم طبیعت وجود دارند، وجود مجرد برزخی آنها در عالم مثال هست و وجود عقل آنها در نشأ تجردات عقلی وجود دارد. ولی اهل معرفت و عرفا، مطلب دیگری دارند که آن، از عرفان به حکمت متعالیه راه پیدا کرده است. این سخن در نوع کلمات حکیمان نیست. در حکمت متعالیه است که آن هم از اهل معرفت گرفته شده و آن این است که: هر شیئی که موجود است، چهار نشئه وجودی دارد: ۱ - عالم طبیعت ۲ - عالم مثال ۳ - عالم عقل ۴ - عالم اله، که قانون بسیط الحقیقه بودن و امثال آن را آنجا دارند که ذات اقدس اله بدون محدود بودن، بدون متعین به حد بودن، مشخص به شخص خاص بودن، بدون ماهیت داشتن، بدون مفهوم داشتن، بدون تعین داشتن و... حقیقت هر چیز را به نحو اعلی و اشرف واجد است. این حدیث شریف میتواند آن مراحل چهارگانه وجودی که اهل معرفت میگویند بازگو کند. حقیقت کعبه یک وجود مادی دارد، در سرزمین مکه، همین خانهای است که ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - آن را بنا کرده، اسماعیل هم دستیار او بود. حقیقت آن در عالم مثال وجود دیگری دارد. همین حقیقت در عالم عقل که عرش اله است وجود دیگری دارد و همین حقیقت در نشأ تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل که مقام الهیت است و اسماء الهی است، وجود دیگری دارد. فرمود چون اسماء الهی و کلمات توحیدی و دینی چهارتاست، عرش چهار گوشه دارد، و منظور عرش، تخت و مانند آن نیست.

بیتالمعمور هم چهار گوشه دارد. بیتالمعمور که خانه سنگی و گلی و امثال ذلك نیست و کعبه هم چهار ضلع و چهار دیوار دارد. آن وقت زائران بیتالله عدهای دور همین کعبه میگردند و لا غیر. عدهای از اینجا گذشته تا عالم مثال را درک میکنند. آنها که «خوفاً من النار» یا «شوقاً الی الجنة» به بیتالله مشرف میشوند کسانی هستند که از این مرحله هم بالاتر تا مقام عرش خدا بار مییابند، نظیر حارثه بن زید که گفت: «کأني أنظرُ الی عرش الرحمن بارزاً». «و از این بالاتر مقام خود عترت طاهر است که حقیقت کعبه به اینها فخر میکند و آن این است که اینها برای «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» و «الله اکبر» طواف میکنند. بر محور این چهار کلمه طواف میکنند. اشواط سبعة آنان نیز پیرامون این کلمات چهارگانه است، نماز بعد از طواف دور همین چهار کلمه است. سعی بین صفا و مروه بعد از طواف به دور همین چهار کلمه است. و قوفشان در عرفات و مشعر و منی برای باریابی به حرم امن، همین چهار کلمه است، که روح این کلمه هم در حقیقت یک واقعیت بیش نیست.

امیدواریم که توفیق زیارت بیتالله با آگاهی به اسرار و حکم نصیب همه شما زائران بیت خدا شود و ذات اقدس اله این کعبه را و حرم مطهر رسول خدا - صلیالله علیه و آله - و قبور ائمه بقیع - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - و همچنین اعقاب مقدسه سایر امامان معصوم - علیهمالسلام - را از سلطه بیگانگان آزاد بفرماید. آن توفیق را مرحمت بکند وقتی حجّت بن الحجج البالغة، ولی عصر، امام زمان ارواحنا فداه، کنار همین کعبه صدای «أنا بقیة الله، بقیة الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین»¹⁷ «را به عالم طنین افکن میکند ما بشنویم و بشتابیم.

پاروقی ها

1- مقصود از سجده تلاوت، سجدههایی است که با شنیدن آیات ویژه بر شنوندگان واجب میشود و ذکر آن عبارت است از: «لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الا الله عبودیة و رقاً سجدت لك يا ربّ تعبداً و رقاً لا مستکفاً و لا مستکبراً بل انا عبدٌ ذلیل ضعيف خائف مستجير.»

- 3- حديد: ٤.
- 4- حج : ٢٧.
- 5- آل عمران: ٩٧.
- 6- اعراف: ١٧٢.
- 7- توبه: ٦.
- 8- نحل: ٤٤.
- 9- احزاب: ٤٣.
- 10- الصافات: ١٢٠.
- 11- الصافات: ٧٩.
- 12- انعام: ٥٤.
- 13- نحل: ٥٣.
- 14- آل عمران: ٣٣.
- 15- حج: ٧٥.
- 16- من لا يحضره الفقيه ج ٢ ، ص ١٢٤ ، ح 2 ، شماره مسلسل ٥٤٠.
- 17- هود: ٨٦.